

مبادی و اصول اجتماعی - تعدیل معیشت و حل مشکلات اقتصادی

حضرت بهاءالله



(8) تعدیل معیشت و حل مشکلات اقتصادی توسط موازن روحانی

- یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحتم زندگی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست. تعلیم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است. جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحده امتیازی از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه. در نزد حق امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی

(حضرت عبدالهء، پیام ملکوت، ص 126)

- از جمله اساس بهاءالله تعدیل معیشت است. طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد. و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نمیشود بشر یکسان باشد. زیرا در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاى عقل است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد؟ عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم، آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند (حضرت عبدالهء، پیام ملکوت، ص 134)

- جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد. این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد (حضرت عبدالهء، پیام ملکوت، ص 134)

- چون از مسائل اقتصادی سؤال نمود مسائل مفصله ای در جواب ایشان فرمودند از جمله اینکه " باید کوشید تا نوع انسان سعادت ابدی یابد قواعدی در اینخصوص لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعیه در کمال آسایش باشند. زیرا هیئت اجتماعیه مانند اردوئی است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه اجزاء را لازم



TABLET

دارد نمیشود. جمیع سردار باشند یا سرباز بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب. مثل جمعیت یک خانه که لابد بزرگ و کوچک آقا و خانم و نوکر و ملازم لازم دارند. اما باید جمیع در تحت نظامی باشند که هر یک در مقام خود با کمال راحت زندگانی نمایند نه آنکه آقا راحت و نوکر در زحمت باشد این بی انصافی است و همچنین نمیشود که جمیع خادم باشند یا همه آقا نظم بهم میخورد. (عرض کرد آیا زود این سعادت حاصل میشود؟) فرمودند: چون بمقتضای زمان است لابد جاری میشود ولی بتدریج هر امری را منع و مقاومت میتوان نمود مگر اقتضای زمان را. حال باید دول این مسئله را علاج نمایند رنجبران را راحت کنند و الا اگر این مرض مزمن شود علاج مشکل گردد و منتهی بانقلاب عظیم شود

(حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 138)

- سؤال در مسائل اقتصادی مالیون و رنجبران شد، فرمودند: این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید. اشتراک و تساوی تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد. اما یک طریق معتدلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بمانند و نه اغنیاء اینطور غنی گردند هم فقرا هم اغنیاء بر حسب درجات خود براحث و آسایش و سعادت زندگانی نمایند. در دنیا اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل از ولادت اسکندر یونانی بود. این فکر در سر او افتاد که خدمتی بکند که ما فوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت جمعی شود. لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود یک قسمتش اهالی قدیمه بودند که زراع بودند یک قسمتش اهل صنعت بودند یک قسمتش یونانی بود که اصلشان از فنیکیان بود. لوکورکوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس حکومت عادلانه نماید. گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند بدانند ده یک از حاصلات خود هستند مکلف بچیز دیگر نیستند. اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف بچیز دیگر نه. اما طبقه سوم که نجبا و سلاطه حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک وظیفه آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد. مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سر آمد آنها یک سهم داد بالمساوات و گفت هر عشری که از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد. و در میان اهالی بعضی قوانین و نظام های دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از اینکه من بروم این قوانین مرا بهم بزنید لهذا شماها قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابداً بهم نزنید. آنها هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید. ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر بر نگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند. و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد و تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئله مساوات مستحیل است. اما آنچه هست این است که اغنیاء رحم بفقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجزر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند. مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم یک شخص غنی ده هزار

یکلو حاصل دارد و شخص فقیر ده یکلو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست. پس در اینصورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده یکلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار یکلو دارد اگر عشر یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضرری باو نمیرسد. مثلاً اگر دو هزار یکلو بدهد باز هشت هزار یکلو دارد و آدمی که پنجاه هزار یکلو دارد اگر ده هزار یکلو بدهد باز چهل هزار یکلو دارد. لهذا قوانینی بر این منوال لازم است. این قوانین اجرت را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند باز یکجا یا یکسال دیگر فریاد برآورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهای ندارد. حالا شریعت الله را بشما بگوئیم. بموجب شریعت الله مزد به اینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند. زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد. آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود. باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار یکلو لازم دارد ولی پانصد هزار یکلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لذا دو برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود. این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است و باعث مصارف مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عمله ها محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود. و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتامم مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است. مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومیء کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آینده احتکار باقی نماند مسئله احتکار بکلی بهم میخورد. و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را باسم کارگران نماید که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند. فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالیون است. اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبوراً ضم کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیادتیر نکردی که ما بیشتر بگیریم. یک مملکتی ممکن نیست براحت زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در اینخصوص گذاشت که جمیع دول حامی

آن قانون باشند . جوهر کلام اینکه اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد
باید بقانون طلبید نه باعتصاب و جبر و عنف (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 138)